

دو نامه چاپ نشده از آقا محمد بیدآبادی

علی کرباسی زاده اصفهانی

درآمد

پیرامون شخصیت حکیم متأله و فقیه متضلع و عارف سالک و فیلسوف اعظم قرن دوازدهم هجری، آقا محمد بیدآبادی اصفهانی (متوفی ۱۱۹۸ ه. ق.) ناگفته‌ها و شنیدنی‌ها بسیار است، از جمله ویژگی‌های این عالم ربّانی آن است که کمتر به تألیف کتاب یا یک اثر علمی دست زده است، و این در حالی بود که او در اکثر علوم و معارف اسلامی، سرآمد همگان و نادره دوران و اعجوبه زمان و علامه‌العلمای عصر شناخته شده است. انگیزه اصلی این که این بزرگمرد جهان تشیع، کتاب تدوینی بسیار اندکی از خود به جای گذاشته، ظاهراً آن بوده است که به مانند افلاطون الهی، معتقد به کتاب نبوده و آن را وافی به تعلیم نمی‌دانسته است؛ زیرا کتاب، چیزی است جامد و بی‌جان که محتویات خود را نمی‌تواند روشن سازد و با مقتضای حال مناسبت دهد، و مطابق فهم خواننده سخن گوید. از این رو سوء تفاهم بسیار ممکن است دست دهد.

معلم حقیقی آن است که متعلم را متوجه و متذکر سازد تا علمی را که در ضمیرش نهفته و از او غایب است به یاد آورد و حاضر سازد، از همین رو است که حکیم بیدآبادی مانند افلاطون حکیم، آثارش اغلب به صورت مکالمه و مکاتبه و مراسله است، زیرا تعلیم کتبی موافق دلخواه نتیجه نمی‌دهد و مطالب را به صورت مکالمه و نامه تحریر کردن به تعلیم شفاهی نزدیک‌تر و شبیه‌تر است. خواندن چنین آثاری، فکر انسان را متنبه می‌سازد و خواننده را به تفکر وامی‌دارد. بر همین اساس، بهترین آثار آن نیست که مستقیماً

خواندند. نش چیزی به خواننده بیاموزد، بلکه آن است که فکر خواننده را بیدار و متبّه سازد و چون فکر به کار افتاد، بسا حقایق را خود کشف می‌نماید.

در واقع، سبب اصلی این که برخی از عرفا و حکمای متأله و اهل سلوک، آثار کتبی زیادی نداشته‌اند، به قول عارف سالک، لسان الغیب، خواجه حافظ شیرازی، آن است که: «علم عشق در دفتر نباشد». حکیم واقعی، عاشق است؛ عاشق جمال حق و آرزومند وصال خیر مطلق. عقل تا ساکن است، جاهل است و چون آتش عشق در او افتاد و به پرواز در آمد، به قول شیخ اجل سعدی، «طیران آدمیت در او دیده می‌شود». افلاطون حکیم از قول استادش، سقراط حکیم شهید، نقل می‌کند که تنها علمی که من دارم، علم عشق است، و شاید افلاطون این سخن را بالاترین مدحی دانسته است که از سقراط حکیم کرده است. شیوه عارف بیدآبادی نیز نوشتن کتاب نبود. او با یاری جستن از قلم اعلیٰ بر لوح جان‌ها، دل‌ها را رقم می‌زد، و روح و باطن شاگردان خویش را به امر ولایت کبری پیوند می‌داد.

مکتوبات اخلاقی و عرفانی او، بیشتر تازیانه سلوک است، و توضیح و تشریح ظرایف مربوط به تهذیب نفس و خودشناسی، و همه حاصل تجارب شخصی و حالات و مقاماتی است که پیموده و چشیده شده است.

نامه‌ها و مراسلات این عارف بزرگ مانند مقالات شمس تبریزی و سروده‌های سنایی و عطار و مثنوی ملاّی رومی، صیقل ارواحند، و نردبان آسمان، و نقد حال آدمی؛ لذا هنوز دهان به دهان می‌گردد و افق‌ها را درمی‌نوردد و در سینه‌ها می‌جوشد و چنین است که پس از گذشت بیش از دو قرن از فوت بیدآبادی، نامه‌های عرفانی‌اش هنوز هر خواننده‌ای را سخت متأثر می‌سازد؛ و گویی خواننده را مستقیماً مورد خطاب قرار می‌دهد. از عارف بیدآبادی تا کنون ۵ اثر که همه آنها به جز یکی، به صورت مکاتبه و مراسله می‌باشد، به چاپ رسیده است:

۱- رساله‌ای در توحید به زبان فارسی، که تحت عنوان «مبدأ و معاد» به همت استاد محقق سید جلال‌الدین آشتیانی در جلد چهارم «منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران» به چاپ رسیده است.

۲- رساله‌ای در طریق تخلیه و تحلیه و آداب سلوک به فارسی، که ظاهراً عارف

بیدآبادی، آن را خطاب به یکی از شاگردان یا مریدانش نوشته است. این نامه توسط استاد مدرسی طباطبایی در مجله وحید، شماره چهارم، دوره یازدهم، چاپ و منتشر شده است.^۱

۳- نامه‌ای در سیر و سلوک به فارسی، که بیدآبادی آن را در پاسخ دوست و فقیه هم عصرش، علامه میرسید حسین قزوینی^۲ - که از عارف بیدآبادی استرشاد نموده بود- مرقوم فرموده است. این رساله نیز که «پند نامه بیدآبادی» یا «همتیه» هم نامیده شده، توسط آقای مدرسی طباطبایی همراه با رساله قبلی در مجله وحید چاپ شده است.^۳

۴- رساله حسن و دل به فارسی. این مکتوب، طولانی‌ترین نامه‌های بیدآبادی است که ظاهراً به یکی از رهروان معرفت نگاشته است و به همت دو تن از فضلا و پژوهشگران در قم به چاپ رسیده است.^۴

۵- رساله‌ای در سیر و سلوک به عربی. این رساله خطاب به فقیه و اصولی محقق و مشهور، میرزای قمی نوشته شده است. میرزا که قصد زیارت مشاهد متبرکه عراق را داشته، از جمال السالکین، عارف بیدآبادی، دستوری خواسته تا مشوقی برای طاعات و عبادات باشد، و از لوازم و ضروریات سلوک الی الله نیز جو یا می‌شود و بیدآبادی نیز که سائل را فردی مستعد و آماده برای تذکر یافته، این رساله را در پاسخ نامه او به عربی فصیح و بلیغ تحریر فرموده است. این رساله توسط آقای صدرائی خوبی در مجله پیام حوزة، سال دوّم، شماره ششم، به زیور طبع آراسته شده است.

گفتنی است دو رساله نیز در سیر و سلوک در اصفهان توسط نگارنده به چاپ رسید که منسوب به بیدآبادی بوده، و شرح محققانه علامه میرسید حسن مدرس (متوفی ۱۳۷۷

۱- این رساله در سال ۱۳۶۸ شمسی در مجله حوزة، شماره ۳۵ نیز چاپ شده است و در برخی کتب دیگر در ضمن دستور العمل‌های برخی از عرفا و علمای اخلاق نیز آمده است.

۲- شرح حال علامه قزوینی در این منابع آمده است: تنمیم أمل الآمل، ص ۱۳۰؛ کرام البررة، ۱/۳۷۳-۳۷۵؛ أعيان الشیعة، ۵/۴۷۰؛ مکارم الآثار، ۲/۳۳۹-۳۴۱؛ ریحانة الادب، ۴/۴۴۹؛ فوائد الرضویة، ص ۱۲۸؛ مینودر، ۲/۳۴-۳۶؛ دائرة المعارف تشیع، ۴/۳۵۲-۳۵۳؛ مستدرک الوسائل، ۳/۳۸۴؛ مصفی المقال، ص ۱۳۹؛ مجله حوزة، شماره ۵۳.

۳- این رساله بعداً در ضمن منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، جلد چهارم، و در مجله حوزة، شماره دهم نیز چاپ شده است.

۴- ر.ک: حسن و دل در سیر و سلوک الی الله، عارف نامی مولی محمد بیدآبادی، تحقیق و تصحیح: علی صدرایی خوبی و محمد جواد نورمحمدی.

شمسی) نیز همراه متن می‌باشد.^۱

انتساب این دو رساله - که در چند شماره از مجلهٔ حوزه^۲ نیز تحت عنوان آثار بیدآبادی به چاپ رسیده است - محل تردید است و رسالهٔ اول به علامه مولی محمد تقی مجلسی و رسالهٔ دوم نیز علاوه بر عارف بیدآبادی به سه تن دیگر از صوفیان مشهور نیز منسوب است. در هر حال اگر این دو رساله را از آثار بیدآبادی بدانیم، آثار چاپ شدهٔ وی به ۷ عدد می‌رسد.

نگارنده که در حال تهیهٔ شرح حال و نیز معرفی آثار و ارائه تحلیلی از افکار و آرای حکیم بیدآبادی بود (و اکنون با الطاف پروردگار عالم در دست چاپ است)، با یکی از منابعی که به شرح حالات بیدآبادی پرداخته - به نام «ریاض الجنة» - آشنا شد که علاوه بر ترجمهٔ احوال شخصی بیدآبادی، سه عدد از مکاتبات و مراسلات این عارف ربّانی را نیز به طور کامل آورده بود.

مرحوم علامه میر سید حسن زنوزی خوبی، متخلص به «فانی»، از شاگردان فقیه محقق و عارف متضلع علامه بحر العلوم، در اثر جاودانی اش «ریاض الجنة»^۳ که روضهٔ چهارم آن را به ترجمهٔ حکما و عرفای بزرگ اختصاص داده است، پس از پایان ترجمهٔ بیدآبادی - که نسبت به علمای دیگری که به آنها پرداخته با تفصیل بیشتری آمده است - می‌نویسد: «جناب مولانا (بیدآبادی) در فن الهی و تفسیر، تحقیقات محققانه بسیار دارند و مکاتیب بلیغه و خطب شریفه مشتمل بر مطالب عالیه بسیار انشاء فرموده‌اند، قدری از مکاتیب ایشان که به منزلهٔ دستورالعمل ارباب سلوک است، در دفاتر این مجموعه نگارش

۱- ر.ک: شرح سیر و سلوک منسوب به بیدآبادی، همراه با شرح آیه‌الله میر سید حسن مدرس هاشمی، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات علی کرباسی‌زاده، انتشارات کانون پژوهش، ۱۳۷۷ شمسی.

۲- ر.ک: مجلهٔ حوزه، شماره‌های ۵۸ و ۶۸ - ۶۹. در این مجلات بدون ذکر هیچ منبع و مأخذ و یا اطلاعات کتابشناسی، دو رسالهٔ مذکور را از آثار بیدآبادی دانسته‌اند.

۳- با تشکر و سپاس فراوان از دوست و همکار عزیز و گرامی ام جناب آقای دکتر یوسف نوظهور، عضو محترم هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تبریز که بخش مربوط به شرح حال بیدآبادی را از نسخهٔ خطی «ریاض الجنة»، صفحات ۶۸۸ - ۶۹۲ (موجود در کتابخانهٔ ملی تبریز به شمارهٔ ۳۵۷۸/۱۰۴۸) در اختیار نگارنده قرار داد.

همچنین نسخهٔ خطی دیگری از ریاض الجنة (موجود در کتابخانهٔ وزارت خارجه در تهران) بخش شرح حال بیدآبادی، توسط آقای محمودی در اختیار نگارنده قرار داده شد که بدین وسیله از ایشان نیز سپاس‌گزاری می‌نمایم.

یافته...»^۱.

آن گاه سه نامه از مکاتیب بیدآبادی را به طور کامل ذکر کرده است. نامهٔ نخست، همان رساله‌ای است که در پاسخ فقیه مشهور، علامه میر سید حسین قزوینی، به زبان فارسی نوشته شده و بارها به چاپ رسیده است و گزارش آن در شمارهٔ ۳ از آثار بیدآبادی گذشت.

اما دو نامهٔ دیگر؛ یکی رساله‌ای به فارسی در پاسخ به شخصی به نام حاج عبدالله بیدگلی کاشانی؛ و دیگری به عربی، باز در پاسخ به علامه قزوینی است که تا کنون به چاپ نرسیده است.

از نامه‌ای که بیدآبادی برای عبدالله کاشانی نگاشته، در کتاب «روضات الجنات» نیز ذکری به میان آمده است. عین عبارات علامه، میر سید محمد باقر چهارسوقی (در شرح حال عارف بیدآبادی) چنین است:

«و لننقل صورة ما کتبه رحمه الله فی جواب مکتوب الأجل الأواه المولی عبدالله البیدجلی القاسانی و کان فیما کتبه ما هذا لفظه: استبصاری از شرح من لایحضره الفقیه فرموده خلاصه به جهت تذکرهٔ معتبرین عرض شد الی آخر ما ذکره فی جواب السؤال و هو من تحقیقات اکابر الرجال و بمنزلة الابکار و الاثراب المخدّرات فی الحال...»^۲

صاحب روضات به سبب طولانی بودن نامه از آوردن تمامی آن خودداری کرده است. اما در مورد احوال و شخصیت علامه قزوینی، که نامهٔ سوم موجود در ریاض الجنة به زبان عربی در پاسخ او نوشته شده، خوانندگان گرامی می‌توانند به منابعی که در آغاز این مقاله معرفی شده، مراجعه فرمایند.

* * *

۱- ریاض الجنة، خطی، ص ۶۸۸.

۲- روضات الجنات، ۱۱۸/۷.

نامه‌ای که عارف بیدآبادی در طریق سیر و سلوک در پاسخ به مولی عبدالله کاشانی نگاشته است:

به عرض می‌رساند که از آن جا که حسن خداداد شاهد زیبای اخلاص و وداد و عروس رعنا یگانگی و اتحاد را احتیاج به غازه^۱ الفاظ و عبارات و مشاطگی کنایه و استعارات نمی‌باشد؛ بلکه اصرار در بیان معانی بدیع المبانی آن از شیوهٔ اخلاص فروشان و مبالغه در اظهار دقایق آن، خلاف شریعت دوستان، بلکه طریق منافقان است، احتجاب آن سیرهٔ عریان را در حجله‌خانهٔ اخلاص توأمان بهتر، و ترک خودنمایی، تصریح و کنایه در ضمن عبارت آرایبی به ادب نزدیک تر دانسته، لب‌گفتگو از اظهار این مقوله سخن بسته، زبان به عرض مطلب گشوده، بر صفحهٔ عرض می‌نگارد که در اسعد اوان بهجت توأمان که همدرد بنای سباء مرحمت، و ذره پروری القای کتاب کریم سلیمان بساط، عطوفت گستری نموده؛ حمامهٔ روح [و] روان با هزار شوق، معلق زنان خود را به آشیان منظر دیده رسانیده، از مطالعهٔ آیات بینات فرقان، مکارم اخلاق، و سور محکمات قرآن میامن اشفاق به مضمون صدق مشحون «إني عبدالله أتاني الكتاب»^۲ برأی العین مشاهده نموده.

مردم طور دیده از اعجاز تجلیات أطوار فصاحت و بلاغت الفاظش، مدهوش؛ و ساکنان جبل سینایی سینه از تصور غرائب بیان معانی بدیع المبانی اش، بیهوش گردیده، موسی ناطقه بعد از افاقه از صعق حیرت و دهشت آن تیه، تصدیق و اذعان «ذلك الكتاب لا ريب فيه»^۳ نموده؛ الحق، سالکان مسالك شرایع الفت و اخا را کتاب کافی و ارشاد طلبان مطالب عالیة محبت و ولا را شرح وافی، استبصاری از شرح من لایحضر فرموده بودند؛ خلاصه به جهت تذکرهٔ معتبرین عرض می‌شود مجملی از مفصل، و مختصری از مطولش، آن که: ایام صبی را با میداد مؤدبین و تربیت رب العالمین به نحو صرف تحصیل مبادی ادبی و علوم عالی نموده، تا اعتیاد تام تمامی به امور محسوسه

۱ - غازه: صدا، آواز، آوا.

۲ - مریم / ۳۰.

۳ - بقره / ۲.

به هم رسانده.

بس عمری در بَرّ الفاظ و بحر معانی حدیث و قرآن به دستیاری حواس عشره، سیاحت و سباحت نموده، بعد از تهذیب اخبار و تنقیح مسایل اصول اجتهاد، از وسائل الشیعه فقه شریعت آموخت، و دهری با متکلمین گفتگو کرده، به اعتقاد خود تصحیح عقاید نموده، و زمانی با مشائین در طلب حکمتشان به هر مکان دویده، دقایق تحقیقاتشان را ذخیره نموده، و مدّتی از نواع اشراق افادات اشراقیان استضاء [ة] انوار طریق سلوک حکمت اشراق نموده، مشغول منزل شماری بود و پنداشت که به تحصیل علوم تصوّری این مراتب، تعرّف حقیقت عرفان اهل معرفت می توان نمود، و از مبدأ [و] معاد خود چیزی می توان گرفت و به این گمان عهد بعید از عمر عزیز را صرف متشابهاات عبارات و رموز و اشاراتشان نمود.

چون دید که از سیر حثیث^۱ در قیافی^۲ و مهامیه^۳ به غیر از دوری از مطلب اثری مترتب نشد «السائر علی غیر بصیره لا أرضاً قطع و لا ظهراً أبقى» آه حسرت پر درد از سینه پرسوز کشیده، مانند صدق کف افسوس به کف سوده، انگشت حیرت به دندان ندامت گزید، و چون کشف^۴ سر به گریبان تفکر فرو برد؛ بعد از یأس کلی از کلّ ماسوی، استعانت و یاری حضرت باری جسته، معلوم شده که کتاب هفت ملت گر بخواند آدمی عام است، و علم رسمی سر به سر قیل و قال است، باید زبان بست و بازو گشاده که «الایمان کله عمل و تحصیل بعضه من بعض» و یقین نمودم که:

رتال جامع علمی و تحقیقاتی (نظم)^۵

در مدرسه هر علم که آموخته ام فی القبر یضرنی و لا ینفعنی
 زیرا که به همراهی حسّ و خیال، توهم حصول معرفت، خیال^۶ محال و اندوخته
 ایشان نقش^۷ و نگار بی معنی و سریع الزوال بلکه محض وزر و وبال است، و کار عقل نیز

۱ - حثیث: کاه.

۲ - در نسخه اصل: «قیافی».

۳ - مهامیه: بیابان های خشک، دشت های پهناور.

۴ - کشف: سنگ پشت.

۵ - در نسخه اصل: «نظم که».

۶ - در نسخه بدل: «خیالی».

۷ - در نسخه بدل: ایشان تمام نقش

ارائه طریق است نه ایصال به مطلوب؛ - مصرع - : «عقل رهبر، و لیک تا در دوست».
 راه نجات منحصر در تابعیت قولی و فعلی و حالیت؛ «الشریعة أقوالی و الطریقة
 أفعالی و الحقیقة أحوالی»^۱، «و لکم فی رسول اللہ اسوة حسنة»^۲، «و لقد مَنَّ اللہ
 علی المؤمنین إذ بعث فیهم رسولاً یزکیهم و یعلمهم الکتاب»^۳.

تا لوح سینه از نقش غیر صافی، و از شوائب^۴ خودی و خودبینی بالمرّة خالی نشود،
 عکس شاهد مقصود در جلوه گر نخواهد شد؛ «أبی اللہ أن یجری الأمور الا بأسبابها»^۵،
 و «التخلیة قبل التخلیة». و از هنگامی که حقیقت این امر روشنم گشته، تا حال، پیوسته
 چون شمع می سوزم و می گدازم^۶ و می سازم، و به قدر مقدور حبّ امور رذیله^۷ را که رأس
 کلّ خطیئه است و به مرور راسخ گردیده، بحول اللہ از دل بیرون می کنم، و از اسباب
 ظاهره اش کناره می گیرم، و از حق اعانت و از دوستان شفاعت می طلبم، و امیدوارم که
 خدای عالم، خدایی نموده، زورق روح را از دست تدبیر ناخدای نفس گرفته، به شرط^۸
 عنایت، از غرقآب فتنه امواج حوادثِ دوران، به ساحل نجات و امان برساند.

(نظم)

دارم امید ز لطف تو که این فن شریف
 چون فنون دگرم موجب حرمان نشود
 این است موجزی از شرح اسباب ضیاع عمر نفیس.

(نظم)

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم علوم انسانی
 که دل آزرده شوی، ورنه سخن بسیار است

۱ - مستدرک الوسائل، ۱۱ / ۱۷۳.

۲ - احزاب / ۲۱.

۳ - در نسخه بدل: «... الکتاب و الحکمة».

۴ - آل عمران / ۱۶۴.

۵ - در نسخه اصل: «شواهد».

۶ - مجمع البحرین: ۱ / ۲۵۶.

۷ - در نسخه اصل: «می گدارم».

۸ - در نسخه اصل: «رذیله».

۹ - در نسخه اصل: «بشرطه».

حال این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار^۱ تا وقت دگر
جان برادر! مرا می بین و فکر خویشان کن، یا آخی! ان كنت عبد الله فصر حرّاً عن
الكونين، ﴿و استقم كما أمرت﴾^۲ و اطرح الدنيا والآخرة في الطرفين، و ارفع همك، و
كل الى مولاك أمر ما يهتك، ثم استمع مقالي، و اعتبر بحالي، و لا^۳ يتبتك مثل خبير، و
العاقل من اتعظ بغيره، و قد أخبر المرشد الكلّ المرّبي لجميع عباده، انّ حياة الدنيا لهو و
لعب^۴ فاتركها^۵ للصبيان و ﴿لدار الآخرة هي الحيوان﴾^۶، ﴿نجعلها للذين لا يريدون
علوّاً في الأرض و لا فساداً﴾^۷.

و عن الصادقين: «من أحبّ أن يكون شراك نعليه أحسن من شراك نعلي أخيه فهو
ممن يريد العلو». فمصباح^۸ الفلاح الزهد و الصناعة، و المال و الأولاد^۹ فتنة ﴿و
احذرهم أن يفتنوك عن بعض ما أنزل الله﴾^{۱۰}، ﴿و ان تطع أكثر من^{۱۱} في الارض
يضلوك عن سبيل الله﴾^{۱۲}، ﴿قوا أنفسكم﴾^{۱۳}، ﴿لا يضرّكم من ضلّ﴾^{۱۴}، ﴿قل الله ثم ذر
الناس في خوضهم يلعبون﴾^{۱۵}، ﴿فأنهم يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة
غافلون﴾^{۱۶}، ﴿ذلك مبلغهم من العلم﴾^{۱۷}، ﴿و سيعلم الذين ظلموا أيّ منقلبٍ

۱ - در نسخه بدل: «حاليا موقوف».

۲ - هود / ۱۱۲ و شوری / ۱۵.

۳ - در نسخه بدل: «فلا».

۴ - اقتباس از سوره محمد / ۳۶ و حدید / ۲۰: ﴿انما الحیوة الدنیا لعب و لهو﴾.

۵ - در نسخه اصل: «فاتركها».

۶ - عنكبوت / ۶۴.

۷ - قصص / ۸۳.

۸ - در نسخه بدل: «مفتاح».

۹ - در نسخه بدل: «الولد».

۱۰ - مائده / ۴۹: در نسخه اصل: ﴿فأحذرهم...﴾.

۱۱ - در نسخه اصل: «اکثرهم».

۱۲ - انعام / ۱۱۶.

۱۳ - تحریم / ۶.

۱۴ - مائده / ۱۰۵.

۱۵ - اقتباس از سوره أنعام / ۹۱: ﴿قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون﴾.

۱۶ - روم / ۳۰.

۱۷ - نجم / ۳۰.

ينقلبون»^١.

و عليك بتحصيل حقيقة ملكة الهداية، فإنها سبب حصول الانسانية بعد العبور عن درجة الحيوانية، فمن العبد المجاهدة في الأعداء، و على الله الهداية و الإرشاد؛ «الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا»^٢، لا صنع لغيره في المعرفة، و هو وليّ الذين آمنوا يخرجهم من الظلمة،^٣ فذبح نفسك و تعال و لاتصغ الى قيل و قال!
 رحم الله امرء سمع قولي و عمل ثمّ اهتدى، و السلام على من اتبع الهدى، و ما أردت إلا الإصلاح ما استطعت، و ما توفقي إلا بالله، و الله المستعان، و عليه التكلان.

* * *



١- شعراء / ٢٢٧.

٢- عنكبوت / ٦٩.

٣- اقتباس از سورهٔ بقره / ٢٥٧: «الله وليّ الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات».

نامه‌ای که عارف بیدآبادی در پاسخ به سید حسین قزوینی نگاشته است:

بسم الله و لا حول و لا قوة إلا بالله ما أردت إلا الإصلاح ما استطعت، و ما توفیقی إلا
بالله، العجب كل العجب توهم المنافات بين قولنا «خذ اللباب و اطرح القشور»، و بين حفظ
ظواهر الشريعة كما هو المأمور.

فيا حبيبي! من التمس منك مراراً جمع الشريعة مع الطريقة و الحقيقة، كيف يأمرك
بكسر ظواهر الشريعة الحقّة كما هو رأى الملاحدة الباطنيّة، فيا عجباً من هذا الحساب!
سبحانك هذا من عظيم البهتان، و عند أهل اللسان هذه الفقرة من الكلمات الجامعة، و لها
معانٍ قشر،^١ أولها كثيرة:

[١]: منها طرح قشور العلوم و فضوله، و الاقتصار على العلوم النافعة بقوله - صلى الله
عليه و آله و سلم - «انما العلم ثلاثة و ما خلاهنّ فضل»،^٢ و هذا معنّى خذ أحسن الأشياء!
فرحم الله امرء اقتفى أثر يعسوب النحل الأظهار الأطياب الأطهار، و جانب الأرجاس و
الأنجاس و الأقدار،^٣ حتّى حصل منه الضياء و الشعاع،^٤ كما صرّح به يعسوب الدّين.

[٢]: و منها طرح قشور الخصوصيّات الجزئية، و أخذ لبوب العموم فيما يحتمله، مثلاً
البلد الطيب و الخبيث قشره الجمود على الظاهر من الاختصاص بأراضي البقاء و البلدان و
حشائشهما، و لبّه تعميمه؛ و طرح قشر خصوصية بحيث يشمل قلوب عرفاء الأخيار، و
أفئدة^٥ علماء السوء الأشرار، القاطعين لسبيل عباد الله الى الملك الجبار، حتّى يصير من
أفراده موضع لحية الحسن الحسناء، و محل سبائتي^٦ معاوية الشّوهاء، و نبات شعورهما
كما أفاده الحسن المجتبيّ وليّ الرّحمن، حيث قال معاوية: أين لحيتي و لحيتك في القرآن،
ولذا ورد: «إياك أن تقول في شيء أنّه في شيء خاص اذن لذهب^٧ القرآن».

و طرح قشور الخصوصية لا يكسر الظاهر، بل يجعله من أحسن أفراده، و هذا معنّى:

١ - كذا.

٢ - «العلم ثلاثة: آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة و ما خلاهنّ فضل» بحار، ٢١١/١.

٣ - در نسخهٴ اصل: «الأقزار» بالزاي المعجمة.

٤ - در نسخهٴ اصل: «و الشقاء».

٥ - در نسخهٴ اصل: «و الأفئدة».

٦ - سبائلة: نموی کنار پشت لب.

٧ - در نسخهٴ اصل: «لذاهب».

«خذ من كل شيء أحسنه»^١، وللرد على الظاهرية الحشوية قال - عليه السلام - في «ظَلَّ ممدود و ماء مسكوب»^٢ وأنه ليس حيث يذهب^٣، إنما هو العالم و ما يخرج منه، و في لعن الحائث انه الذي يحرك الكلام.

و في: «لاتجعلوا بطونكم قبور الحيوان»^٤، المراد به الغيبة، لأنه لو كان مخصوصاً بما ذكره - عليه السلام - يخرج الكلام من حدّ البيان إلى اللغز و التعمية، بخلاف التعميم، لأنه يزيد في حسن كلام من أوتي جوامع^٥ الكلم،^٥ و لذلك نظائر كثيرة في الآيات القرآنية و الأحاديث النبوية و الآثار الولوية، فطوبى لأولي الألباب الذين عمّموا الافراد، و فهموا المراد، لأنّ نظر الكمّل على الحقائق الدائمة الكلية، لا الصور الدائرة الجزئية.

[٣]: و منها ترك اكتفاء العامل في العبادات و المعاملات لحفظ الصورة فقط، بل يصرف همّته في طلب سرّه و سرّ سرّه، و هكذا مثلاً لا يكون في قراءة الصلاة مقصور همّ على كيفة الإعراب و كمية الحروف و أداتها^٦ من المخارج و كثرة التكرار لتحسين اللسان، حتّى يصير في صلاته مضحكة الأطفال و الصبيان؛ بل يحصل أولاً ملكة الفصاحة، حتّى لا يلتفت في صلواته إليها، بل يكرّر اللفظ ليرتقي من معنى إلى معنى، حتّى يسمع الآية من قائلها، كما سمع مولانا - عليه السلام - فخرّ مغشياً عليه، لأن «الصلاة معراج المؤمن»^٧ و المصلّي يناجي ربّه و هذا ترك الالتفات و عدم الإعتبار، و ليس باعتبار العدم، فعند إخراج التّصل من قدم مولانا - عليه السلام - لعدم تعلّقه ببدنه الشريف، لا يحسّ به لا لعدم بدنه.

[٤]: و منها طرح عالم الطبيعة قشر العوالم، و أخذ لبّه و لبّ لبّه، بأن ينظر السالك في كلّ جوهر و عرض، نظرّ الكاملين العارفين بالغرض، حتّى يعلم أنّه تحت جناح - أيّ ملك من الملائكة الأرضية السفلية الطبيعية^٨ - و هو من سدنة أيّ ملك من المدبّرات السماوية العلوية الطباعية، و هو من أشعة أيّ ملك من الملائكة العقلية و أيّ نور من أنوار عالم

١ - بحار ١ / ٢١٩.

٢ - در نسخه اصل: «مذهب».

٣ - شرح نهج البلاغه، ١ / ٨١: «مقبرة الحيوان».

٤ - در نسخه اصل: «الجوامع».

٥ - اقتباس از: «أوتيت جوامع الكلم».

٦ - در نسخه اصل: «و أداتها».

٧ - بحار الأنوار، ٨٢ / ٣٠٣.

٨ - در نسخه اصل: «الطبيعة».

الربوبية وهو مظهر أى اسم من الأسماء المتكثرة الإلهية الجلالية، وهو ناشٍ من أى شأن من الشؤون الغير المتناهية للذات الأحديّة الصرفة، حتّى يرى الكلّ في الوحدة، ولا يلتفت إلا إلى الحضرة الجمعية، ويعرف معنى قوله - عليه السلام - «كل شيء من الأشياء بشيء محيط»^١ والمحيط بما أحاط هو الله تعالى، وهذا سرّ سالك اتّخذ من الخلق إلى ذي العرش سبيلاً، حتّى يدخل ما آمنّا يجبي إليه ثمرات كل شيء، وعرف معنى «يا أيها الإنسان إنك كادحٌ إلى ربك كدحاً فملاقيه»^٢ و يناجي ربّه بما ناجى مولانا في عرفة: «إلهي أمرت بالرجوع إلى الآثار، فارجعني اليك بكسوة الأنوار وهداية الاستبصار، حتّى أرجع اليك مصون السّر عن النظر إليها، و مرفوع الهمة عن الإعتماد عليها، أنت الذي محقت الآثار بالآثار و محوت الأغيار بمحيطات أفلاك الأنوار»^٣.

ثم إن ساعده التوفيق فوقّ للسفر من الحقّ إلى الخلق يتمثل في كميّة الرّوحانيين، كتمثّل جبرئيل بشراً سوياً لمريم،^٤ و وحيه لحبيب الله - صلى الله عليه و آله و سلم - و تمثّل الأئمة في آنٍ واحد للمحتضرين بصورٍ مختلفة و أما كن متباعدة، كما يوميء اليه: «يا حازم همدان!»^٥ من يمت يرني»^٦.

و من ذلك افطار مولانا صوم يوم واحد عند جمع من مواليه في أما كنهم؛ حتّى يعرف في قوام السافل بالعالي، بل السافل تمثيل العالي و تجلّيه، لا على جهة الحلول و الاتّحاد، بل على نحو يعرف تصديقه^٧ خلّص العباد، فيرى الوحدة في الكثرة بعين البصيرة، فيرى الحق ظاهراً في كلّ شيء و قيوماً لكلّ ظل و فيء، و يقول كما قال - عليه السلام -: «أنت الذي تعرفت إلّى في كلّ شيء فأريتك ظاهراً في كلّ شيء، و أنت الظاهر لكلّ شيء، يا من تجلّى بكمال بهائه فتحقّقت عظمته الاستواء، يا من استوى برحمانيته فصار العرش غنياً في ذاته، كيف تخفي و أنت بالمنظر الأعلى ظاهراً، أم كيف تغيب و أنت الرقيب

١ - كذا/بحار، ٤ / ٢٧٠: «كلّ شيء منها بشيء محيط».

٢ - انشفاق / ٦.

٣ - بحار، ٩٨ / ٢٢٦.

٤ - اقتباس از سورة مريم / ١٧: «فأرسلنا إليها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً».

٥ - در نسخه اصل: «همداني».

٦ - بحار، ٦ / ١٨٠ و نور الثقلين، ج ١ / ٤٧٣.

٧ - در نسخه اصل: «تصديقه».

الحاضر»^۱

فاعلم أنه ليس في دار الوجود و حضرات الغيب و الشهود إلا هوية الحق و شأنه و أسمائه و أفعاله و آثاره، و ربّما ظنّ ظانّ هذا الحلول اللبّوب في القشور، و ليس كلّ عند من ميّز اللبّ من القشر و فرّق الحرّ من البرد، إنّ الصورة ليس^۲ في المرآة بوجه، بل المرآة و جه ذی الصورة، و أين تصوّر وجه الشيء من تصوّر للشيء بوجه.

بر افکن پرده تا معلوم گردد که یاران دیگری را می پرستند

فيا أسفئ للمتحرّفين! كيف يدعون بعليّ و يذرون أحسن الخالقين،^۳ ﴿أَفَحُكْمَ

الجاهليّة يبيّعون؟﴾^۴ فيا قوم! «أنتي برىء مما تشركون»^۵.

ثمّ و إن كان من السّابقين ﴿الذين سبقت لهم ممّا الحسنی﴾^۶ و ساقتهم^۷ يد العناية الأزليّة إلى^۸ السير في الله، و جذبة جذبات مرتبة الرحمانية إلى مرتبة اهل الله و خاصته، طرح قشور الماهيات عن لبّوب الوجودات الخاصّة، و خرج بنور الفهم من ظلمات الوهم، و هتك حجاب قدمي الخيال، و حلّ عقال العقل، و دنى فتدلىّ من دار الوصال، و بلغ إلى مقام قال جبرئيل - عليه السلام - «لو دنوت أنملة لا احترقت»^۹، و تحقّق بحقيقة «محوت الأغيار بمحيطات أفلاك الأنوار»، و عرف أنّ ذا العرش رفيع الدّرجات، و دخل حرم الكبرياء، فقال لبيك لبيك ذا المعارج.^{۱۰}

يا من بدا جمالك في كل ما بدا

و بما أنت فيه من الشّون أسئلك من جمالك بأجملة

و فهم سرّ قوله «أسألك بمقاماتك التي لا تعطيل لها في كلّ مكان فيها من عرفك

استراح من التعب و النّصب»، و فهم سرّ قوله: «يا ربّ منك و بك و اليك، كيف أترجم

۱ - بحار، ۶۷ / ۱۴۲.

۲ - كذا.

۳ - اقتباس از سورة صافات / ۱۲۵: ﴿أندعون بعلأ و تدرون أحسن الخالقين﴾.

۴ - مائده / ۵۰.

۵ - هود / ۵۴.

۶ - انبياء / ۱۰۱.

۷ - در نسخهٴ اصل: «ساقهم».

۸ - در نسخهٴ اصل: «الآ».

۹ - بحار، ۱۸ / ۳۸۲.

۱۰ - كذا / الظاهر: مصرع.

اليك بمقاتلي و هو منك برز اليك» و عرف صدق قوله في الديوان:

لا شيء غير الله فارفع همك
وكل إليه أمر ما همك

و هذا بحرٌ لا ساحل له، و ليس وراء عبادان قرية، لكن هو شيءٌ غال و محلٌّ عالٍ،^١ و قلٌ من تحقّق هذا المقام و يرام عليه، فهذا أنموذج، و اطرح القشور يا حبيبي! نجّنا الله و إيّاك من المهالك و وقّنا سلوك تلك المسالك، لا تكوننّ من المتسمنين بالورم، المكتفين بالخضاب من الشباب، القانعين بالقشور من اللّباب، و بالسراب عن رحيق الشّراب، و لا من الباطنيّة الملاحدة المحرّفين الكلم عن مواضعها!^٢ بل دع الحشويّة و الباطنيّة، و كن محدّثاً، ﴿شجرة مباركة زيتونة، لا شرقية و لا غربية﴾،^٣ ﴿حنيفاً مسلماً﴾،^٤ جامعاً بين الظاهر و الباطن! و حصّل ما استطعت من هذه المراتب في دار الغرور، عالم الحركة و الانتقال و الدّثور، إذ «الدّنيا مزرعة الآخرة»، ﴿ليس للإنسان إلا ما سعى﴾،^٥ و ﴿من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى﴾،^٦ و الآخرة دار القرار،^٧ و ليس بعد الموت بمستعجب.

فيا طوبى للواصلين! و يا بشرى للشّارين المشتاقين! و يا بؤساً للقانتين المنكرين ما آجرهم على النّار! خذ الورقة، ففيها تذكرة، ﴿فمن شاء اتّخذ إلى ربه سبيلاً﴾،^٨ ﴿و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله﴾^٩ و ﴿إنّ الهدى هدى الله﴾^{١٠} ﴿و الله يقول الحقّ و هو يهدي السبيل﴾.^{١١}

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه مگیر

١- در نسخه اصل: «عالی».

٢- اقتباس از سورة نساء / ٤٦ و مائده / ١٣: ﴿يحرّفون الكلم عن مواضعه﴾.

٣- نور / ٣٥.

٤- آل عمران / ٦٧.

٥- نجم / ٣٩.

٦- اسراء / ٧٢.

٧- اقتباس از سورة غافر / ٣٩: ﴿و إنّ الآخرة هي دار القرار﴾.

٨- مزمل / ١٩ و انسان / ٢٩: ﴿إنّ هذه تذكرة فمن شاء...﴾.

٩- انسان / ٣٠ و تكوير / ٢٩.

١٠- آل عمران / ٧٣.

١١- احزاب / ٤.